

طراحی الگوی برنامه درسی تربیت دینی و اخلاقی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه بر اساس رویکرد ترکیبی عقل و ایمان از منظر قرآن کریم

۱ احمد عبدالحسینی

۲ عزت الله نادری

۳ مریم سیف نراقی

چکیده

هدف این پژوهش طراحی یک الگوی برنامه درسی تربیت دینی و اخلاقی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه بر اساس رویکرد ترکیبی عقل و ایمان از منظر قرآن کریم است. روش پژوهش از نوع توصیفی است که در آن پس از تبیین مولفه های اصلی رویکرد جامع قرآنی در خصوص نسبت عقل و ایمان، عناصر اصلی برنامه درسی تربیت دینی و اخلاقی با توجه به مدل برنامه ریزی تیلور مشخص گردیده است. نتایج پژوهش نشان داد که اهداف، محتوا، روشهای تدریس و شیوه های ارزشیابی برنامه درسی تربیت دینی و اخلاقی با توجه به رویکرد جامع قرآنی چگونه باید تعیین شوند و در پایان با توجه به نتایج پژوهش، پیشنهادهای به مسئولین و متصدیان آموزش و پرورش جهت بهبود عملکرد آموزش های دینی و اخلاقی مدارس متوسطه اول داده شد.

کلیدواژه‌ها

قرآن کریم، تربیت دینی و اخلاقی، رویکرد ترکیبی عقل و ایمان، دوره اول متوسطه.

۱. دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه فلسفه تعلیم و تربیت، تهران، ایران.

Email: ahmad.abdolhoseini@yahoo.com

۱. استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، نویسنده مسئول

Email: eznaderi@hotmail.com

Email: eznaderi@hotmail.com

۱. استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

پذیرش نهایی ۱۳۹۴/۹/۲۷

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۵/۱۳

طرح مسأله

یکی از موضوعاتی که از دیرباز و به‌ویژه در دوران اخیر، همواره ذهن و ضمیر دین‌داران ژرف‌نگر را به خود مشغول داشته است، ربط و نسبت دین با انگاره عقل و عقلانیت است. عرصه دین‌پژوهی آکنده از پرسش‌های نو و گونه‌گون در این زمینه است و رویکردهای گوناگونی در نسبت میان این دو وجود دارد که با در نظر گرفتن هر یک از آنها، نحوه ارائه آموزه‌های دینی و اخلاقی از طریق نظام تعلیم و تربیت تفاوت‌های گسترده‌ای با یکدیگر پیدا خواهد کرد و نوع تبیین و تعلیم مسائل دینی و اخلاقی متفاوت خواهد بود.

در حوزه عقل و ایمان و رابطه آن، در بین فیلسوفان دین، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. کلیه این دیدگاه‌ها در دو سوی ایمان محوری و عقل محوری قرار می‌گیرند که اولی درک حقایق دینی را صرفاً از طریق ایمان می‌داند و دیگری تاکید بر توانایی کامل عقل انسانی در درک حقایق دینی دارد. «ایمان‌گراها مدعی هستند که حقایق دینی را نمی‌توان از طریق عقل و خردورزی به دست آورد، بلکه تنها چاره‌ی آن ایمان آوردن به خداوند است» (پورجوادی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۳) در مقابل «عقل‌گرایان» معتقدند که حقایق دینی از طریق عقل قابل دسترسی و ارزیابی‌اند. در میان عقل‌گرایان گروهی مانند جان لاک عقل‌گرای حداکثری‌اند و گروهی هم عقل‌گرای حداقلی یا انتقادی (خالق خواه و مسعودی ۱۳۸۶، ص ۱۳۳).

آنچه مسلم است الگوی تربیتی متناسب با هر کدام از این دیدگاه‌ها متفاوت خواهد بود. در عقل‌گرایی افراطی، عقل به‌عنوان اساسی برای پذیرش باورهای دینی قرار داده می‌شود. بر این اساس هدف، محتوا و روش تعلیم و تربیت دینی و اخلاقی باید به‌گونه‌ای تنظیم شوند تا پذیرش باورهای دینی و اخلاقی، به‌غیر از موارد جزئی، از طریق روش استدلالی و عقلانی صورت پذیرد. در مقابل در ایمان‌گرایی افراطی باورهای دینی قابل ارزیابی عقلانی نیستند، پس چرا باید در انتقال و تبیین آن‌ها از عقل و دلایل عقلی بهره برد، بلکه برعکس، برخی باورهای دینی با عقل و عقلانیت توافقی ندارند و حتی در بعضی موارد عقل ستیز هم هستند. در این رویکرد، هر نوع تربیت دینی و اخلاقی تنها با تحریک عاطفه و ایجاد شور و شوق دینی امکان‌پذیر است.

هر دو رویکرد عقل‌گرایی و ایمان‌گرایی (در نوع افراطی‌شان) نه ممکن است و نه مطلوب. هر کدام با چالش‌ها و مشکلاتی مواجه‌اند. از یک‌سوی، برخلاف نظر عقل‌گرایان افراطی، توان معرفتی بشر این اجازه را نمی‌دهد که اقناع حداکثری بر مبنای عقلانیت حداکثری در هیچ‌یک از حوزه‌های معرفتی بشر صورت گیرد و از سوی دیگر، ایمان‌گرای افراطی را گریزی از عقل نیست وقتی که با این پرسش همیشگی مواجه است که به چه دلیل این ایمان بر ایمان سایرین ترجیح داده شده است؟ پرسشی که هیچ‌گاه دلیل مناسبی نمی‌یابد مگر اینکه در یک دستگاه عقلانی تحلیل شود. (خالق خواه و مسعودی ۱۳۸۶، ص ۱۳۹).

درنگاه قرآنی هم این دو رویکرد افراطی عقل و ایمان پذیرفته نیست. چرا که در آیات قرآن هم تأکید بر ایمان و ایمان گرایی شده و هم تأکید بر عقل و خردورزی. و طبعاً الگوی تربیت دینی و اخلاقی نشأت گرفته از فلسفه تعلیم و تربیت قرآن نه بر عقل گرایی افراطی تکیه خواهد داشت و نه بر دستگاه ایمان گرایی افراطی. الگوی قرآنی، یک رویکرد ترکیبی خواهد بود که علاوه بر این که به عقلانیت و ایمان گرایی نگاهی معتدل دارد به مخاطب دینی هم تأکید مضاعف دارد که در این پژوهش مخاطب دینی دانش آموزان دوره اول متوسطه (یعنی دوره نوجوانی) است.

امروزه یکی از دغدغه‌های موجود در نظام‌های آموزشی، چگونگی تربیت دینی و اخلاقی است. در بحث تربیت دینی و اخلاقی، صرف شناخت ضرورت و جایگاه آن در میان ابعاد تربیت، مطرح نیست. امروزه مسئولان و برنامه‌ریزان، به دنبال راهکار عملی برای حل این مشکل هستند. به نظر می‌رسد «برنامه درسی»، در این زمینه می‌تواند نقش هماهنگ کننده همه عوامل دخیل در تربیت را ایفا نموده، و کارساز باشد. (شاملی، ملکی و کاظمی، ۱۳۹۰، ص ۷۸)

برنامه درسی همواره بین دو نیروی انسانی - معلم و شاگرد - در تعلیم و تربیت رابطه برقرار می‌کند، و می‌توان از آن به منزله قلب نظام تعلیم و تربیت و ابزاری در جهت تحقق اهداف آموزش و پرورش یاد کرد. برنامه درسی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین موضوعات و مسائل آموزش و پرورش رسمی به شمار می‌رود. به عقیده نگارنده، برنامه درسی را باید پایه اصلی تعلیم و تربیت دانست و به نظر می‌رسد کیفیت آموزش و پرورش یک جامعه از روی محتوای برنامه تحصیلی آن در مقاطع مختلف، قابل ارزیابی است.

تحقیقات متنوعی با موضوعات متعدد در خصوص نواقص موجود در برنامه درسی تربیت دینی و اخلاقی نظام آموزشی کشور صورت گرفته و نتایج مشخصی را نشان داده اند از جمله: تحقیقی با عنوان « نقد و بررسی رویکردهای تربیت اخلاقی در دوره ابتدایی در کتابهای درسی بخوانیم، بنویسیم، قرآن، هدیه‌های آسمان، تعلیمات اجتماعی و طراحی الگوی برنامه درسی» صورت پذیرفته و نشان داده است که علی‌رغم اهمیت نقش نهاد آموزش و پرورش در فرایند تربیت متربیان و نیز محوریت اساسی کتب درسی در جریان تعلیم و تربیت به مسأله مهمی چون تربیت اخلاقی به طور جدی و علمی پرداخته نشده است. همچنین بیشتر مطالب کتب یاد شده، به شکل مضامین حاوی پند و اندرز ارائه شده و برای ارتباط مولفه‌های تربیت اخلاقی با زندگی روزمره دانش آموزان فعالیتی پیش‌بینی نشده است. (افکاری، ۱۳۹۳)

در تحقیق دیگری با عنوان «طراحی الگوی مطلوب تربیت اخلاقی در دوره متوسطه بر اساس نقد الگوی تربیت منش»، محقق پس از نقد الگوی منش بر اساس آراء علامه طباطبایی (ره)، الگوی مطلوب برنامه درسی اخلاقی را طراحی و سپس الگوی مطلوب را با الگوی

موجود مورد بررسی تطبیقی قرار داده و پیشنهاداتی برای بهبود تربیت اخلاقی ارائه کرده است. (آرامند، ۱۳۸۷) صمدی نیز در کاری مشابه تحت عنوان «طراحی الگوی مطلوب برنامه درسی دینی برای دوره متوسطه تحصیلی و میزان توافق برنامه درسی رسمی با آن»، برنامه درسی دینی جدیدی را طراحی و ضمن مقایسه آن با برنامه درسی موجود، مجموعه‌ای از پیشنهادهای اصلاحی برای بهبود نظام برنامه درسی دینی کشور ارائه داده است. (صمدی، ۱۳۸۰)

در بخش تحلیل محتوا هم تقوی نژاد پژوهشی با عنوان «تحلیل محتوای برنامه درسی پیام آسمانی دوره متوسطه اول از حیث میزان توجه به مولفه‌های هوش اخلاقی» انجام داده است که یافته‌ها ی او بیانگر آن است که در مجموع در برنامه درسی پیام آسمانی دوره متوسطه اول در کتاب پیام‌های آسمانی پایه هفتم ۷/۴۱ و در کتاب پیام آسمانی پایه نهم ۵/۳۷ به مولفه‌های هوش اخلاقی توجه شده است. در تصاویر کتاب درسی پیام آسمانی هفتم ۲۳/۰۷ درصد و تصاویر کتاب پیام آسمانی پایه نهم ۹/۰۹ به مولفه‌های هوش اخلاقی توجه گردید که این موضوع بیانگر کم‌توجهی به این مولفه‌ها است. (تقوی نژاد، ۱۳۹۳)

در این مقاله به استناد تحقیقات انجام شده در خصوص نواقص موجود در برنامه درسی تربیت دینی و اخلاقی و استدلال‌های عقلانی مبنی بر این که نمی‌توان مستقل از مبانی و اصول دینی الگوی برنامه درسی ارائه کرد، به اثبات ضرورت طراحی الگوی برنامه درسی و نحوه طراحی آن پرداخته شده است. لذا پژوهش حاضر با روش توصیفی (نادری، سیف نراقی، ۱۳۹۲، ص ۳۸) بر آن است تا ابتدا مولفه‌های اصلی رویکرد ترکیبی عقل و ایمان را از منظر قرآن کریم تبیین کند و سپس به طراحی الگوی برنامه درسی تربیت دینی و اخلاقی که مشتمل بر عناصر اصلی برنامه درسی نظیر اهداف، محتوا، روش‌های یاددهی یادگیری و روش‌های ارزشیابی است، پردازد و در نهایت الگوی پیشنهادی را جهت بهبود شیوه‌های تربیت دینی و اخلاقی دانش آموزان دوره اول متوسطه به متصدیان نظام آموزش پرورش ارائه نماید.

نسبت عقل و ایمان از منظر قرآن کریم (رویکرد ترکیبی عقل و ایمان)

اصل اولیه و اساسی در رویکرد قرآنی آن است که انسان دارای یک سری "تمایلات" فطری، همراه با "دانش" ذاتی مربوط به آن است. در نگاه قرآنی، انسان با فطرت خاصی آفریده شده که ثابت و لا یتغییر است: **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَّا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ (روم/۳۰)**.

در این آیه کلمه «فأقم وجهک للدين حنیفا» بیانگر میل فطری انسان به سوی دین همراه با دانش ذاتی آن است که به‌طور ارثی در درون انسان طرح‌ریزی شده است. اصولاً هیچ میل فطری، بدون دانش ذاتی آن معنا و مفهوم ندارد، چنانچه در نظریه «کنش ارتباطی» چامسکی هم انسان‌ها ذاتاً تمایل به ارتباط با دیگران دارند اما این تمایل فطری با «دانش زبانی» ارثی

طرح‌ریزی شده در درون انسان همراه است که موجب می‌شود شکل کلی همه زبان‌ها یکسان و اصول گرامر آن (UG) جهانی باشد. این اصول گرامری جهانی (UG) هنگام قرار گرفتن در معرض محیط زبانی خاص، شکل و قالب گرامری همان زبان را پیدا می‌کنند. حال در خصوص دانش دینی به همین نسبت می‌توان صحبت کرد: اینکه/اولاً در انسان یک «تمایل فطری» به تجربه و تفسیر عالم وجود دارد و ثانیاً همراه با این میل فطری «دانش دینی» اثری طرح‌ریزی شده‌ای در انسان وجود دارد که موجب می‌شود شکل کلی همه تجربه‌های انسان از عالم طبیعت یکسان باشد و ثالثاً دانش دینی با قرار گرفتن در معرض محیط مناسب بیرونی، تعیین پیدا خواهد کرد.

قبل از توضیح بیشتر موضوع، بهتر است معنا و مفهوم «دین» مشخص شود. در اینجا دین به معنای مذهب خاص (اسلام یا مسیحیت و...) نیست و لذا وقتی می‌گوییم «دانش دینی» فطری است منظور حقایق وحیانی نهفته در یک دین و مذهب خاص نیست. دین در اینجا معنای کلی آن مدنظر است: «انقیاد و تسلیم در برابر حقیقت» (بهداروند، ۱۳۸۳، ص ۲)؛ که این حقیقت می‌تواند در برگیرنده حقایق تجربی و غیرتجربی باشد. با این تعریف، دین هم شامل ادیان آسمانی می‌شود و هم شامل علم به معنای امروزی آن. «علم»، در واقع، تجربه و تفسیر عالم تحت عنوان «فعل طبیعی» است که حقایق را در رابطه با روند مکانیکی عالم بر انسان معلوم می‌سازد. این حقایق طبیعی، دانش آن فطری است و لذا اصول آن هم جهانی است که مهم‌ترین اصل آن‌همانی است که فرانسویس بیکن، پدر علم جدید، کشف کرد: «تجربه و تفسیر عالم طبیعت تنها و تنها با روش تجربه - انتقادی - امکان پذیر است». او روش صحیح تجربه عالم در شکل «طبیعی» آن را به انسان آموخت و انسان با کار بست این روش به حقایق از عالم طبیعت دست یافت که با آن از حالت عدم تعادل شناختی خارج و به سمت تسلط بر طبیعت رهنمون شد. دانش دینی، علاوه بر «تجربه طبیعی»، شامل گونه‌ای دیگر از تجربه هم خواهد بود که از آن به عنوان «تجربه الهی» یاد می‌شود. «تجربه طبیعی»، صرفاً جهان را تحت عنوان قوانین ثابت فیزیکی تفسیر می‌کند؛ اما «تجربه الهی» علاوه بر قوانین ثابت فیزیکی، عنصر اراده و آگاهی را در خلقت و تدبیر جهان می‌پذیرد. برای دانشمند طبیعی، جهان یک‌روال مکانیکی ثابت و جبری دارد که از یک نقطه خاص شروع و به نقطه فعلی رسیده است؛ اما برای دانشمند الهی، جهان تنها یک فعل مکانیکی ثابت نیست، بلکه محصول طرح و تدبیر الهی است که از نقطه‌ای خاص شروع و باهدفی معین به سوی کمال نهایی در حال حرکت است.

اما این "دانش دینی فطری" برای تعیین در عالم خارج، نیازمند دو چیز است: ابزار مناسب شناختی و محیط بیرونی؛ که طبیعتاً ابزار مناسب شناختی برای «تجربه ی طبیعی» عالم، حس و تجربه و برای «تجربه الهی»، وحی و شهود است. همانطوری که کودک بدون ابزار مناسب

شناختی (گوش و زبان) و محیط بیرونی زبانی قادر به تکلم نخواهد بود، انسان هم بدون ابزار شناختی و محیط مناسب بیرونی قادر به تعیین دانش دینی فطری خود نخواهد بود.

دانش دینی - در بعد طبیعی آن ° وقتی با ابزار مناسب شناختی (یعنی حس و تجربه) در معرض محیط بیرونی مناسب (یعنی عالم محسوس) قرار گیرد موجب پیدایش "تجربه طبیعی" مطابق با دانش فطری انسان و لذا ایمان علمی خواهد شد (ایمان در لغت به معنای: به سوی راست رفتن (دهخدا) گرویدن، باور داشتن، ایمن کردن (معین) است. وقتی تجربه دینی انسان همسو با دانش فطری شد، انسان به تمام این معانی مؤمن خواهد بود؛ چراکه او هم به فطرت خود گرویده، هم به راه راست رفته و هم به باوری دست یافته که او را ایمن کرده است). نتیجه این امر زایش تجربه‌های جدید طبیعی و کشف قوانین طبیعت و تسلط بر آن خواهد بود. همچنین دانش دینی - در بعد الهی آن - با ابزار مناسب شناختی (یعنی وحی و شهود) وقتی در معرض محیط مناسب بیرونی (عالم نامشهود) قرار گیرد موجب پیدایش "تجربه الهی" مطابق با دانش فطری انسان و لذا ایمان الهی خواهد شد که نتیجه آن زایش تجربه‌های جدید عرفانی و کشف حقایق برتر عالم طبیعت خواهد بود.

این دو تجربه «طبیعی» و «الهی»، دو تفسیر متفاوت و ناهمگون شناختی از عالم ارائه می‌کنند: تجربه طبیعی، عالم را تحت عنوان قوانین ثابت فیزیکی تفسیر می‌کند، اما تجربه الهی جهان را برتر از قوانین ثابت فیزیکی می‌داند. این دو تفسیر متقابل، برای انسان اصطکاک شناختی به دنبال دارند و لذا موجب پیدایش دو آسیب کفر یا شرک می‌شوند. کفر غلبه‌ی یک معنا بر دیگری و لذا پوشانده شدن آن در درون انسان است و شرک باعث پذیرش نیم‌بند یک معنا در دیگری است. انسان مشرک، عنصر اراده و آگاهی را در خلقت جهان می‌پذیرد اما در تدبیر جهان عوامل طبیعی را مؤثر می‌داند. ایمان به معنای جامع آن چیزی متفاوت از این دو است و آن «تجربه الهی» جهان در و از طریق «تجربه طبیعی» است. در واقع این دو معنای الهی و طبیعی جهان در طول هم قرار می‌گیرند نه در عرض یکدیگر. انسان مؤمن کسی است که جهان را به عنوان فعل الهی در و از طریق فعل طبیعی جستجو می‌کند. این معنای واقعی ایمان در قرآن است که در ادامه بحث راجع به آن و نسبتش با عقل بیشتر توضیح داده خواهد شد.

از آیات قرآن چنین استنباط می‌شود که «ایمان» دو وجه تسلیمی و تعقلی دارد؛ که البته هر دو نجات‌بخش‌اند. «و قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فی اصحاب السعیر» (ملک / ۱۰). تجربه دینی انسان در دوره اول و دوم کودکی یک تجربه دینی تسلیمی است که در نتیجه تجربه آزاد کودک از طبیعت و آموزش‌های رسمی بزرگسالان شکل می‌گیرد. حال اگر محیط پیرامونی مناسب و عادلانه باشد، تجربه دینی کودک مطابق با دانش فطری او شکل خواهد گرفت و لذا او صاحب ایمان دینی "تسلیمی" خواهد شد. اما اگر خلاف این باشد موجب دو آسیب کفر و شرک

خواهد شد. با رشد تفکر انتزاعی در مرحله سوم رشد، کودک دست به سنجش عقلی ایمان دینی "تسلیمی" دو دوره قبل خود می زند تا اگر ایمان دینی مطابق با دانش فطری اوست، با سنجش و اثبات عقلی آن را تبدیل به ایمان دینی "عقلانی" کند. و اگر خلاف آن است، با سنجش و اثبات عقلی آن را به نقطه سلامت رهنمون سازد. البته این سنجش عقلی صرفاً جنبه «ذهنی» ندارد بلکه جنبه «عملی» هم دارد. هر تجربه دینی وقتی به مرحله عمل در آید مورد سنجش بیرونی قرار می گیرد تا مشخص گردد که آیا منجر به عمل صالح می شود یا خیر. این سنجش درونی (ذهنی) و بیرونی (رفتاری) موجب می شوند تا ایمان دینی تعمیق و یا به نقطه سلامت (ایمان) هدایت گردد.

از نگاه قرآن کریم اگر محیط بیرونی مناسب باشد فطرت کودک شکوفا خواهد شد و لذا فرد در نقطه سلامت (یا ایمان) خواهد بود. و اگر محیط بیرونی نامناسب باشد فرد دچار دو آسیب کفر و شرک خواهد شد. وظیفه عقل در اینجا سنجش تجربه های دینی «تسلیمی» با هدف هدایت و تعمیق آنها می باشد. لذا عقل در نگاه قرآنی مکمل ایمان است نه مقابل آن و برخلاف حرف کرکگارد، عقل در جهت شورمندی ایمان است نه در جهت خاموشی آن.

ارائه مدل برنامه درسی تربیت دینی و اخلاقی بر اساس رویکرد ترکیبی قرآن کریم

چنانچه گفته شد از نگاه قرآن کریم در انسان یک «تمایل فطری» به تجربه و تفسیر عالم وجود دارد و همراه با این تمایل فطری «دانش دینی» اثری طرح ریزی شده ای در درون انسان وجود دارد که موجب می شود شکل کلی همه تجربه های انسانی از عالم طبیعت یکسان باشد. نتیجه این دیدگاه قرآنی در بحث برنامه ریزی درسی این خواهد که هدف کلی تربیت دینی و اخلاقی همانا هدایت کودک به نقطه سلامت (یا همان نقطه فطرت) و دور نمودن او از آسیب های مربوطه است. هدف اصلی، همانا رشد و شکوفایی فطرت کودک است که این با ابزار مناسب شناختی و محیط مناسب پیرامونی محقق می شود. در دوره اول و دوم رشد (از بدو تولد تا حدود دوازده سالگی) که کودک هنوز به درک انتزاعی نرسیده، محیط نقش القایی خواهد داشت. در این دوره از رشد؛ طبیعت، دوستان، مدرسه، بزرگسالان و... تجربه دینی و اخلاقی کودک را به شکلی ناآگاهانه شکل می دهند. اگر محیط عادلانه و در جهت دانش دینی فطری کودک باشد، کودک صاحب ایمان دینی «تسلیمی» عادلانه خواهد شد؛ اما اگر محیط نامناسب و ناعادلانه باشد او گرفتار دو آسیب کفر (طبیعی یا الهی) و یا شرک خواهد شد. لذا در نگاه قرآنی برخلاف نگاه ارسطویی نقطه سلامت (یا همان فطرت) نقطه میانه نیست. در نگاه ارسطویی فضیلت اخلاقی حد اعتدال دو رذیلت اخلاقی است. مثلاً شجاعت نقطه میانه «جبن» و «بی باکی» است؛ اما از نگاه قرآنی فضیلت اخلاقی در یک رابطه طولی حاصل می شود و نه رابطه افقی. بدین نحو که اگر محیط و فضای تربیتی کودک نامناسب باشد او دچار دو نوع کفر می شود: یکی

کفر «خطر کردن» که در آن کودک جهان را صرفاً بر اساس اصل «احتیاط کردن» می‌شناسد و لذا فردی ترسو خواهد بود (چنین فردی اصل خطر کردن را در درون خود پوشانده است)؛ و دیگری کفر «احتیاط کردن» که در آن کودک جهان را صرفاً بر اساس اصل «خطر کردن» می‌شناسد و لذا فردی بی‌باک و متهور خواهد بود (چنین فردی اصل احتیاط کردن را در درون خود پوشانده است). این دو کفر زمانی حاصل می‌شود که رابطه این دو یعنی خطر کردن و احتیاط کردن در عرض هم قرار گیرند. وقتی این دو در عرض هم قرار گرفتند طبیعتاً یکی غالب و دیگری مغلوب و به حاشیه رانده می‌شود و باعث می‌شود فرد دچار یکی از دو نوع کفر طبیعی یا الهی گردد. اما اگر رابطه آن‌ها را صرفاً افقی ندانیم بلکه قائل به رابطه طولی هم باشیم دو حالت دیگر قابل تصور است: یکی اینکه «احتیاط کردن» برای کودک اصل و در بالا قرار گیرد و «خطر کردن» فرع و در پایین که این خود موجب پیدایش آسیب شرک می‌شود. کسی که احتیاط کردن را اصل بداند، هر وقت بخواهد خطر کند یک توجیه می‌آورد و اقدام به خطر نمی‌کند. (قابل ذکر است تفاوت او با کافر در این است که او واقعیت خطر کردن را پذیرفته اما آن را در ذل و تابع اصل احتیاط کردن قرار داده است و لذا هر وقت می‌خواهد خطر کند چون اصل را بر احتیاط گذاشته است، با یک توجیه از زیر بار خطر کردن فرار می‌کند. در قرآن هم مشرک کسی است که اصل خلقت جهان توسط خداوند را قبول دارد اما تدبیر امور جهان را به خدا نسبت نمی‌دهد بلکه به بتان یا سایر عوامل طبیعی نسبت می‌دهد).

وجه دیگر رابطه طولی این است که خطر کردن اصل قرار گیرد و احتیاط کردن در ذل و سایه آن. در این صورت فرد به نقطه سلامت که همان فطرت است، نزدیک شده است؛ یعنی او فردی است که خطر می‌کند اما در و از طریق توجه به اصل احتیاط کردن. چنین فردی از نگاه قرآنی در نقطه سلامت یا همان فطرت قرار دارد و به اصطلاح مؤمن گفته می‌شود. (در نگاه قرآنی مؤمن کسی است که جهان را فعل الهی می‌داند که در و از طریق فعل طبیعی تجلی می‌یابد. در واقع مومن معنای الهی جهان را در و از طریق معنای طبیعی آن جستجو می‌کند).

این در واقع به صورت یک فرمولی می‌شود که در قالب آن می‌توان سایر فضایل اخلاقی و آسیب‌های مربوطه به آن را مشخص نمود. در اینجا ابتدا علائم فرمول و سپس اصل فرمول بیان می‌شود:

$N =$ واقعیت یا همان نومن است.

$E =$ وجه الهی یا ماورایی جهان که ویژگی آن اصل بودن، باطنی بودن، تقدم و برتری از لحاظ وجودی است. در معنای خاص «خداوند» وجه الهی یا ماورایی جهان است که تمام این ویژگی‌ها را دارد.

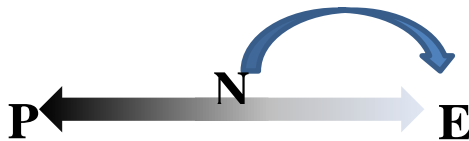
$P =$ وجه طبیعی یا ظاهری جهان که ویژگی آن تابع بودن، نمود و ظاهر بودن، تأخر

از لحاظ وجودی است. در معنای خاص «عالم ماده» وجه طبیعی یا ظاهری جهان است که تمام ویژگی‌های آن را دارد.

↓ = نشانه و علامت است به معنای «در و از طریق» که بیانگر رابطه طولی دو چیز است.

حال با توجه به این علائم می‌توان فرمول را این گونه بیان کرد:

الف- حالت اول: کفر طبیعی یا ظاهری ($N = E$)



انسانی که در این حالت قرار دارد واقعیت جهان را مساوی با واقعیت ماورایی می‌داند و لذا نفی واقعیت طبیعی می‌کند. فردی که به واسطه محیط نامناسب بیرونی در این نقطه قرار دارد دیگر حقیقت جهان (P یا واقعیت طبیعی) را در خود پوشانده است. چنین فردی در اصطلاح قرآنی کافر به واقعیت طبیعی است (مصدق آن فردی است که نزد پیامبر آمد و شتر خود را با توکل بر خدا درب منزل او رها کرد). لذا نتیجه می‌شود که در نزد انسان مؤمن، «واقعیت»،

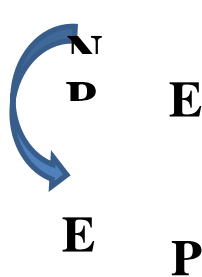
مساوی با امر ماورایی محض نیست؛ یعنی $N \neq E$

ب- حالت دوم: کفر الهی یا ماورایی ($N = P$)



انسانی که در این حالت قرار دارد واقعیت جهان را مساوی با طبیعت می‌داند و لذا نفی واقعیت الهی یا ماورایی می‌کند. فردی که به واسطه محیط نامناسب بیرونی در این نقطه قرار دارد بعد دیگر حقیقت جهان (یعنی E یا واقعیت ماورایی) را در خود پوشانده است. چنین فردی در اصطلاح قرآنی کافر نسبت به واقعیت الهی جهان است (مصدق آن تجربه‌گرایان طرفدار نظریه تکاملی داروین در قرن بیستم است). لذا نتیجه می‌شود که برای انسان مؤمن، «واقعیت» همانا مساوی با طبیعت محض نخواهد بود.

یعنی: $P \neq N$

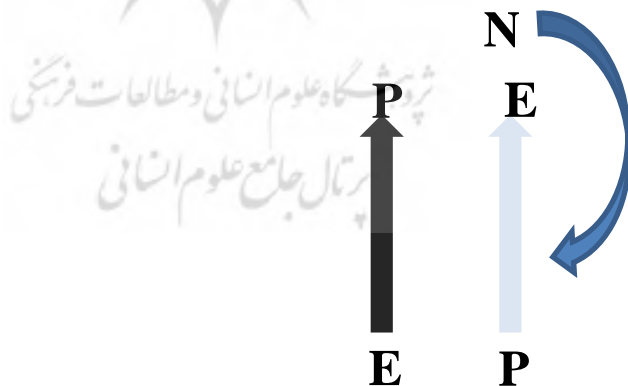


ج ° حالت سوم: شرک (N = P ↓ E)

فردی که در این حالت قرار دارد واقعیت طبیعی و الهی را قبول دارد، اما مشکل چنین فردی این است که اصل را بر واقعیت طبیعی نهاده و لذا درصدد توجیه واقعیت الهی از طریق واقعیت طبیعی است. او به واسطه محیط نامناسب بیرونی، P یا واقعیت طبیعی جهان را اصل و E یا واقعیت ماورایی را فرع و تابع می‌داند لذا دست به ساخت بتی به نام واقعیت طبیعی - الهی در ذهن خود می‌زند؛ که به اصطلاح قرآنی چنین فردی در نقطه شرک قرار دارد. مصداق آن بت پرستان زمان پیامبرند که به تعبیر قرآنی خدا را به عنوان خالق قبول داشتند اما تدبیر جهان را در دست بتان دست ساخت خود می‌دانستند. نتیجه آن که در نزد انسان مؤمن، «واقعیت

فیزیکی» اصل بر واقعیت الهی نیست: یعنی: N ط P ↓ E

د- حالت چهارم: ایمان (N = E ↓ P)



نقطه سلامت مساوی است با نقطه طولی P ↓ E. کسی که به واسطه محیط مناسب بیرونی در این نقطه قرار دارد واقعیت الهی جهان را که همانا خداوند و اراده برتر اوست، اصل می‌داند اما معتقد است این واقعیت الهی در و/از طریق واقعیت فیزیکی یا طبیعی تجلی پیدا کرده است. لذا در عین پذیرش وجود وارده برتر الهی، نفی طبیعت و قوانین آن نمی‌کند. این فرد در

نقطه سلامت قرار دارد و به تعبیر قرآنی مؤمن است؛ یعنی: $N = E \downarrow P$

با این فرمول می‌توان به‌سادگی «اهداف کلی» و «اهداف ویژه تربیت دینی و اخلاقی» را مشخص نمود. اول از همه باید به این نکته توجه داشت که دانش آموزان دوره اول متوسطه در سن ۱۲ تا ۱۵ سالگی قرار دارند که مهم‌ترین ویژگی رشد آنها طبق نظریه پیاژه، رشد تفکر انتزاعی است. (سیف، علی اکبر ۱۳۸۸، ص ۸۴) با رشد تفکر انتزاعی او قادر است وضع مطلوب را ببیند و با مقایسه وضع موجود جنبه سلبی عقل خود را رشد دهد. در نتیجه عقل صاحب دو وجه مختلف می‌شود: یکی وجه ایجابی است که به‌موجب آن طبق شواهد درونی و بیرونی اقدام به صدور حکم می‌کند و دیگری وجه سلبی است که به‌نقد و بررسی احکام صادره می‌پردازد. حال برای پیدا کردن نقطه سلامت رشد تفکر انتزاعی کودک کافی است این دو وجه مختلف عقل را به‌طور مناسب در فرمول جای داد. چنانچه گفته شد E ویژگی آن این است که از لحاظ وجودی مقدم است. اگر دقت شود وجه ایجابی عقل، از لحاظ وجودی در کودک مقدم است. لذا وجه ایجابی عقل (همان صدور حکم) در نقطه E و وجه سلبی یا انتقادی در نقطه P قرار می‌گیرند. حال با توجه به فرمول نتیجه این خواهد شد:

$E \text{ ط } N$: یعنی رشد صحیح تفکر انتزاعی مساوی با رشد تنها وجه ایجابی عقل نیست. اگر والدین و مربی مانند دوره قبل توقع اطاعت‌پذیری از کودک داشته باشند و به او اجازه نقد و بررسی ندهند، نتیجه آن کفر یا پوشاندن وجه سلبی یا انتقادی عقل خواهد بود و در نتیجه کودک دچار دو آسیب «جزمیت در نظر» و «افراط در عمل» خواهد شد و به لحاظ شخصیت فردی متعصب خواهد بود.

$P \text{ ط } N$: یعنی رشد صحیح تفکر انتزاعی مساوی با رشد تنها وجه سلبی عقل نیست. اگر کودک تنها به نقد وضع موجود تشویق شود، وجه دیگر عقل یعنی وجه ایجابی در درون او پوشانده خواهد شد در نهایت دچار دو آسیب «شکاکیت در نظر» و «تردید در عمل» خواهد شد.

$E \downarrow P \text{ ط } N$: یعنی رشد صحیح تفکر انتزاعی کودک، مساوی با اصل قرار گرفتن وجه سلبی به‌جای وجه ایجابی عقل نخواهد بود. اگر وجه سلبی اصل قرار گیرد و وجه ایجابی فرع و تابع، چنین فردی به لحاظ شخصیت، فردی کمال طلب خواهد بود و لذا همواره صدور حکم را به تعویق می‌اندازد و برای آن توجیه‌ای در ذهن خود خواهد آورد. چنین فردی به اصطلاح قرآنی مشرک یا توجیه‌گر است.

$N = E \downarrow P$: یعنی اگر کودک اصل را بر بعد ایجابی عقل بگذارد اما در صدور حکم به وجه سلبی یا انتقادی عقل اهمیت دهد، به‌نحوی که صدور حکم عقلی در و از طریق توجه به بعد انتقادی عقل باشد او در نقطه سلامت قرار دارد. چنین فردی در اصطلاح قرآنی در نقطه سلامت

یا ایمان قرار دارد.

حال وظیفه مربی و والدین این است که با ورود کودک به دوره نوجوانی اولاً به او نقش وزارت دهند و اجازه دهند تا او هم «آزادانه» نقد کند و هم در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داشته باشد و در ثانی مراقبت کنند رشد تفکر انتزاعی او در نقطه سلامت به‌درستی پیش رود به‌نحوی که بعد ایجابی عقل اصل قرار گیرد اما صدور حکم در و از طریق توجه بعد سلبی و انتقادی باشد. مطمئناً چنین احکامی به حقیقت نزدیک‌تر خواهند بود.

کودکی که رشد عقلی او به نحو صحیح انجام شده است طبیعتاً دست به سنجش عقلی تجربه‌های دینی تسلیمی دوره قبل خود خواهد زد. هدف این سنجش عقلی، آسیب‌شناسی تجربه دینی‌های گذشته است تا اگر در نقطه سلامت قرار دارند با سنجش عقلی تبدیل به تجربه دینی عقلانی یا زایشی گردند و اگر دچار دو آسیب کفر (اعم از طبیعی یا الهی) و شرک هستند با سنجش و اثبات عقلی به نقطه سلامت رهنمون شوند؛ کاری که پیامبران در هر دوره انجام می‌دادند.

یک مربی دینی وظیفه دارد ابتدا نقطه سلامت یا هدف را بشناسد و سپس با سنجش عقلی ببیند که کودک در کدام نقطه (سلامت یا آسیب) قرار دارد تا بتواند راهنمای خوبی برای هدایت او باشد. برای تعیین نقطه سلامت یا هدف باید با استفاده از فرمول عمل کرد. برای نمونه برای تعیین نقطه سلامت یا هدف در عرصه «رابطه انسان با خویشتن»، در سه وجه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی، ابتدا باید نقطه E و P را مشخص و سپس در فرمول جاگذاری نمود تا به‌راحتی نقطه سلامت یا هدف و همچنین نقاط آسیب مشخص شوند. در ساحت هستی‌شناسی، دو بعد برای واقعیت وجود انسانی مطرح است: بعد جسمانی و بعد روحانی. بعد جسمانی که ظاهری و تابعی است، در نقطه P قرار می‌گیرد و بعد روحانی که اصلی، باطنی و لحاظ وجودی برتر است، در نقطه E قرار می‌گیرد. حال طبق فرمول:

$E \text{ ط } N$: یعنی واقعیت وجودی انسان مساوی با بعد روحانی نیست. اگر کودک وجودی خود را صرفاً روحانی بداند و به بعد جسمانی خود توجه نداشته باشد او دچار کفر طبیعی شده است.

$P \text{ ط } N$: یعنی واقعیت وجودی انسان مساوی با بعد جسمانی یا بدن نیست. اگر کودک حقیقت وجودی خود را صرفاً جسم بداند و به بعد روحانی خود توجه نداشته باشد او دچار کفر الهی شده است.

$E \downarrow P \text{ ط } N$: در این حالت گرچه واقعیت جسمانی و روحانی، هر دو پذیرفته شده‌اند، اما چون اصل بر واقعیت جسمانی گذاشته شده است، لذا به نیازهای بدنی اهمیت داده می‌شود و

نیازهای روحانی در ذل نیازهای بدنی توجیه می‌شوند. چنین فردی دچار آسیب شرک خواهد بود..

$N = E \downarrow P$ یعنی کودک به لحاظ شناختی در نقطه سلامت قرار دارد. او واقعیت وجودی خود را روح می‌داند که در *و/از طریق حقیقت ظاهری* یا بدن عمل می‌کند. در ساحت معرفت‌شناسی هم به همین گونه می‌توان عمل کرد. معرفت دو بعد درونی و بیرونی دارد؛ که طبیعتاً معرفت درونی در نقطه E قرار می‌گیرد و معرفت بیرونی یا ظاهری در نقطه P . حال طبق فرمول:

$N \text{ ط } E$: یعنی معرفت حقیقی تنها مساوی با دانش فطری نیست. اگر کودک، معرفت را صرفاً درونی بداند و شناخت‌های بیرونی را نفی کند او دچار کفر طبیعی یا ظاهری معرفت شده است.

$N \text{ ط } P$: یعنی معرفت حقیقی مساوی با داده‌های بیرونی (حسی و عقلی) نیست. اگر کودک، معرفت را صرفاً بیرونی بداند و نفی شناخت‌های درونی یا فطری کند او دچار کفر الهی یا باطنی شده است.

$N \text{ ط } P \downarrow E$: یعنی کودک معرفت درونی یا فطری را قبول دارد اما اصل را بر معرفت بیرونی می‌گذارد و لذا معرفت‌های درونی را توجیه می‌کند. او بتی به نام معرفت درونی می‌سازد و به جای معرفت فطری قرار می‌دهد. او به اصطلاح قرآنی دچار آسیب شرک شده و لذا توجیه‌گر است.

$N = E \downarrow P$: یعنی کودک به لحاظ شناختی در نقطه سلامت یا ایمان قرار دارد. او دانش حقیقی را فطری می‌داند اما معتقد است این دانش فطری در *و/از طریق* داده‌های بیرونی تعیین می‌یابد.

در ساحت ارزش‌شناسی هم به همین گونه می‌توان عمل کرد. نیازهای انسان (و به تبع آن ارزش‌های وجودی انسانی) دو بعد درونی (روحی) و بیرونی (بدنی) دارند که طبیعتاً بعد درونی یا روحانی در نقطه E و نیازهای بدنی و یا جسمانی در نقطه P قرار می‌گیرد. هدف در فرمول این‌گونه خواهد شد:

$N \text{ ط } E$: یعنی نیازهای حقیقی انسان تنها نیازهای روحی نیستند. اگر کودک نیازها خود را صرفاً روحانی بداند و نیازهای بدنی را نفی نماید او دچار کفر طبیعی شده است.

$N \text{ ط } P$: یعنی نیازهای حقیقی انسان تنها نیازهای بدنی صرف نیستند. اگر کودک نیازهای خود را صرفاً بدنی بداند او دچار کفر ماورایی یا باطنی شده است.

$N \text{ ط } P \downarrow E$: در این حالت نیازهای بدنی و روحانی هر دو پذیرفته شده اند اما همچنان

اصل بر نیازهای بدنی گذاشته شده است. در چنین حالتی فرد در ذهن خود «بت» نیازهای روحانی را می‌سازد و به‌جای نیاز اصلی می‌گذارد. چنین فردی در اصطلاح قرآنی مشرک یا توجیه‌گر است.

$N = E \downarrow P$: یعنی کودک به لحاظ شناختی در نقطه سلامت قرار دارد. او غایت حقیقی وجود خود را نیازهای درونی می‌داند که در و/از طریق نیازهای بدنی برآورده می‌شوند. بر همین اساس می‌توان سایر اهداف تربیت دینی و اخلاقی را در حوزه‌های مختلف رابطه انسان با خدا، خلقت و خلق تعیین کرد.

پس از تعیین اهداف نوبت به تعیین محتوا و شیوه‌های یاددهی و یادگیری می‌رسد که نقش مهمی در رسیدن به نقطه سلامت و یا هدف‌دارند. بهترین محتوای آموزشی، محتوایی است که زمینه سنجش نظری و عملی تجربه دینی دانش‌آموز را فراهم آورد تا مشخص شود که دانش‌آموز در کدام نقطه (سلامت یا آسیب) قرار دهد. طبیعتاً محتوای آموزشی اعم از کتاب و متون درسی خواهد بود. محتوای آموزشی می‌تواند شامل هرگونه محتوایی شود که زمینه نقد و سنجش تجربه دینی و اخلاقی را فراهم می‌آورد: کتاب، اردو، فیلم و عکس، داستان، نقاشی و... محتوای آموزشی مناسب باید بتواند علاوه بر آشنایی دانش‌آموز با ابعاد حقیقت وجودی انسان، خدا، خلقت و خلق، زمینه سنجش تجربه‌های دینی و اخلاقی او را هم فراهم نماید.

بهترین روش تدریس طبیعتاً روش دیالکتیک سقراطی است که هم زمینه رشد تفکر انتقادی کودک را فراهم می‌آورد و هم نقد و سنجش تجربه دینی و اخلاقی کودک را ممکن می‌سازد. لذا قصه‌گویی و نمایش خلاقه به‌صورت گروهی و به‌صورت روش P4C بسیار مفید است؛ اما از آنجایی که سنجش تجربه دینی و اخلاقی باید علاوه بر سنجش نظری، جنبه «عملی» هم داشته باشد، لذا مشارکت دادن دانش‌آموز در کارهای جمعی مانند اردو، نماز جماعت، فعالیت‌های فوق‌برنامه و... از جمله روش‌های خوب آموزشی و پرورشی است.

بهترین روش ارزشیابی هم طبیعتاً روش ارزشیابی مبتنی بر عملکرد کودک، روش مشاهده‌ای، پوشه کار و خود سنجی خواهد بود. ارزشیابی نباید برابر با امتحان باشد. ارزشیابی به‌صورت نامحسوس مناسب‌تر است؛ یعنی معلم دینی و اخلاقی می‌تواند دانش‌آموز را زیر نظر داشته باشد و یا از سایر معلمان و والدین در این زمینه کمک بگیرد. او می‌تواند با انجام مصاحبه یا پرسش‌نامه از معلمان و والدین دانش‌آموز اطلاعاتی را جمع‌آوری کند که به او کمک کنند تا بفهمد دانش‌آموز در نقطه سلامت دینی و اخلاقی قرار دارد یا خیر؟

نتیجه‌گیری

رویکرد ترکیبی عقل و ایمان از منظر قرآن کریم، پیامدهای مهم تربیتی برای والدین و

مربیان در بر دارد. وقتی دانش دینی فطری است، والدین و مربیان نیازی به استدلال عقلی برای اثبات آن ندارند. فقط کافی است آن‌ها فرزند را در معرض محیط مناسب بیرونی قرار دهند تا دانش دینی او تعیین یابد. در مدل برنامه درسی دینی و اخلاقی مبتنی بر این رویکرد، والدین و مربی نقش راهنما را دارند که به دانش آموز کمک می‌کنند تا فطرت خود را شکوفا سازد. آنها به دنبال اثبات حقایق دینی و اخلاقی برای دانش آموز نیستند، چراکه می‌دانند تمام حقایق (طبیعی و ماورایی)، دانش آن به‌طور ارثی و ذاتی در درون کودک به ودیعه نهاده شده است. لذا آنها به دنبال این هستند که به دانش آموز کمک کنند تا با ابزار مناسب شناختی و محیط مناسب پیرامونی دانش دینی ذاتی خود را تعیین دهد. آنها دهنده‌ی صرف اطلاعات دینی و اخلاقی نخواهند بود بلکه فراهم‌کننده زمینه رشد و شکوفایی دانش دینی فطری کودک خواهند بود.

لذا بر اساس نتایج پژوهش به متصدیان آموزش و پرورش پیشنهاد می‌گردد که:

به‌جای معاونت پرورشی در مدارس، معاونت «سنجش تجربه‌های دینی و اخلاقی» با اهداف و وظایف ذیل تشکیل شود: الف) برنامه‌ریزی جهت رشد صحیح تفکر انتزاعی دانش آموزان ب) کمک به دانش آموز در سنجش تجربه‌های دینی «تسلیمی» دوره کودکی باهدف عقلانی نمودن آنها و یا هدایت و راهنمایی آنها به نقطه سلامت با همکاری والدین و مربیان.

عنوان درس پیام‌های آسمانی به «راهنمای سنجش تجربه‌های دینی و اخلاقی» تغییر پیدا کند. هدف این درس صرفاً افزایش اطلاعات و یا اثبات دانش دینی و اخلاقی نوجوان نخواهد بود؛ بلکه هدف، کمک به دانش آموز جهت سنجش عقلی تجربه‌های دینی و اخلاقی تسلیمی دوره کودکی خواهد بود.

عنوان معلم دینی و عربی به «مشاور و راهنمای سنجش تجربه دینی و اخلاقی» تغییر پیدا کند. معلم نقش راهنما و مشاور را برای دانش آموز در جهت رشد صحیح تفکر انتزاعی و همچنین سنجش تجربه‌های دینی تسلیمی دوره کودکی با کمک والدین و سایر مربیان مدرسه دارد.

مشارکت دادن دانش آموزان در اداره مدرسه، کارهای جمعی مانند نماز جماعت، کانون‌های علمی، هنری و ادبی و... ضروری است. چراکه این‌گونه فعالیت‌ها منجر به «سنجش عملی» تجربه دینی و اخلاقی کودک در زمینه‌های مختلف می‌شود به نحوی که دانش آموز با مشارکت در این امور می‌تواند بفهمد که آیا تجربه‌های دینی و اخلاقی او منجر به عمل صالح می‌شود و یا خیر؟ نتیجه این امر آسیب‌شناسی تجربه‌های دینی و اخلاقی و هدایت آن به نقطه سلامت یا فطرت خواهد بود.

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم
۲. آرامند، محمد، (۱۳۸۷)، طراحی الگوی مطلوب تربیت اخلاقی در دوره متوسطه بر اساس نقد الگوی تربیت منش، پایان‌نامه دکترا، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی
۳. افکاری، فرشته (۱۳۹۳)، نقد و بررسی رویکردهای تربیت اخلاقی در دوره ابتدایی در کتابهای درسی بخوانیم، بنویسیم، قرآن، هدیه‌های آسمان، تعلیمات اجتماعی و طراحی الگوی برنامه درسی، پایان‌نامه دکترا، دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده تربیتی
۴. بهداروند، محمد (۱۳۸۳)، تبیین و تحلیل مفهوم دین، رواق اندیشه ۱۳۸۳ شماره ۳۰
۵. پورجوادی، نصر الله (۱۳۸۵)، ایمان‌گرایی (فیدئیسیم)، معارف، ۱۹۱، ۱۳۰-۱۰۸
۶. تقوی نژاد، حجت اله (۱۳۹۳)، تحلیل محتوای برنامه درسی پیام آسمانی دوره متوسطه اول از حیث میزان توجه به مولفه‌های هوش اخلاقی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی مرودشت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی.
۷. خالق خواه، علی؛ مسعودی، جهانگیر (۱۳۸۹)، رویکرد تربیت دینی با توجه به دو مولفه عقل محوری و ایمان محوری. مطالعات تربیتی و روانشناسی، ۱۱(۲).
۸. سیف، علی اکبر (۱۳۸۸)، روان‌شناسی پرورشی نوین، نشر دوران، ویرایش ششم، چاپ پنجم تابستان ۱۳۸۸.
۹. شاملی، عباسعلی؛ ملکی، حسن و کاظمی، حمیدرضا (۱۳۹۰)، برنامه درسی، ابزاری برای نیل به تربیت اخلاقی، نشریه اسلام و پژوهش‌های تربیتی، سال سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
۱۰. صمدی، پروین (۱۳۸۰)، طراحی الگوی مطلوب برنامه درسی دینی برای دوره متوسطه تحصیلی و میزان توافق برنامه درسی رسمی با آن، پایان‌نامه دکترا، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، علوم تربیتی.
۱۱. نادری، عزت‌الله و سیف نراقی، مریم (۱۳۹۲)، روش‌های تحقیق و چگونگی ارزشیابی آن در علوم انسانی. تهران، ارسباران، ویرایش ششم، چاپ نهم.